

## نظریه‌های مهاجم

تهاجم فرهنگی را به معنای انتقال معانی و ارزش‌های یک فرهنگ به فرهنگ دیگر بدون گفت‌وگو و تعامل دانسته‌اند...



تهاجم فرهنگی را به معنای انتقال معانی و ارزش‌های یک فرهنگ به فرهنگ دیگر بدون گفت‌وگو و تعامل دانسته‌اند. به عبارت دیگر اگر یک نظام فرهنگی ارزش‌های خود را با بهره‌گیری از قدرت و شیوه‌های به اصطلاح جنگ روانی بر دیگری تحمیل کند، می‌توان نام تهاجم فرهنگی بر آن نهاد.

در تهاجم فرهنگی ارزش‌های اصیل فرهنگ مورد تهاجم رنگ می‌بازد و ارزش‌های فرهنگ مهاجم پذیرفته می‌شود. پس از گسترش جهانی‌شدن و شکل‌گیری اعتراض‌هایی از سوی مخالفان آن، اصطلاح تهاجم فرهنگی به طور جدی وارد ادبیات سیاسی و اجتماعی جهان شد.

اما پیشینه طرح این مفهوم در ایران به سال‌های نخستین انقلاب می‌رسد و در آن زمان امام‌خميني(ره) با پشتیبانی از انقلاب فرهنگی و دستور تشکیل ستاد انقلاب فرهنگی و بعدها شورای عالی انقلاب فرهنگی بر این مهم پای فشردند. پس از رحلت امام(ره) نیز رهبر انقلاب، بر لزوم مبارزه با تهاجم فرهنگی اصرار ورزیدند و اخیراً نیز ایشان با طرح دوباره این موضوع و لزوم تحول در علوم انسانی و مباحثی چون آزاداندیشی و مهندسی فرهنگی جهت حرکت را مشخص کرده‌اند. مطلب حاضر گفت‌وگویی با دکتر عبدالحسین خسروپناه درباره زمینه‌ها و چرایی تهاجم فرهنگی و روش‌های مبارزه با آن است.

طرح موضوع &#171;تهاجم فرهنگی و ناتوی فرهنگی&#171; برخاسته از نظرگاهی آسیب‌شناختی به فرهنگ و به تبع آن جامعه است. مقوله &#171;تهاجم فرهنگی&#171; چگونه در حیطه گفتمان اسلامی قابلیت طرح یافته است؟ با توجه به طرح اسلامیت در جهان معاصر و گسترش دین‌گرایی و معنویت‌گرایی در دهه‌های اخیر، یک فرهنگ دینی از برکت انقلاب اسلامی در دنیا مطرح شده است. بدون شک برای مقابله با این فرهنگ (اسلامی) که نوعی ضدیت با الگوهای رایج سرمایه‌داری، مارکسیستی و ماتریالیستی است، این جریان‌ها سعی در برخورد انتقادی و سلبی با این فرهنگ دارند.

بنابراین، تهاجم فرهنگی یک پدیده کاملاً جامعه‌شناختی است و از توسعه و تکامل جامعه‌شناسی نوین سرچشمه می‌گیرد. تهاجم فرهنگی می‌کوشد تا الگوی جهانی‌سازی خود و به حاشیه‌راندن فرهنگ رقیب را دنبال کند. به همین دلیل، نظریه‌پردازانی در این حوزه صورت می‌گیرد. برای مثال، نظریه کنش ارتباطی هابرماس و نظریه‌های مشابه آن که از سوی جامعه‌شناسانی چون وبر، پارسونز و گیدنز مطرح می‌شود، هجوم و تهاجم به مبانی و اندیشه‌های اسلام جامع‌نگر را ظاهر می‌سازند.

این یک لایه از تهاجم فرهنگی است که از آن به تهاجم فکری یاد می‌شود. اگر متفکران اسلامی با رویکرد دینی به توسعه و تحول در علوم انسانی اسلامی نپردازند، مرتب مرعوب و مغلوب این‌گونه نظریه‌های اجتماعی غرب می‌شوند و در آن حالت، نظریه جهانی‌شدن تفکر غربی و لیبرالیستی و به حاشیه رانده شدن دین الهی (اسلام) در جامعه به وقوع می‌پیوندد. بنابراین تنها راه مقابله با این پدیده، تولید علم، اندیشه و نظریه‌پردازی است. بنابراین، تهاجم فرهنگی یک طیف وسیع است که رویه زیرین آن بینشی، رویه متوسط آن منشی و رویه ظاهری آن، کنشی است.

### اصطلاح &#171;ناتوی فرهنگی&#171; چه معنایی دارد؟

قطعا دشمن برای ترویج بینش‌ها، منش‌ها و کنش‌های مهاجم، تلاش گسترده‌ای را انجام می‌دهد؛ اما اگر این تلاش‌ها به شیوه‌ای نظام‌مند و گسترش یافته و هدفمند باشند، می‌توان از آنها به &#171;ناتوی فرهنگی&#171; تعبیر کرد. همان‌طور که ناتوی نظامی قصد داشت از سوی غرب، شوروی سابق را زمین‌بزد و جغرافیای او را تجزیه کند، ناتوی فرهنگی هم می‌تواند فرهنگ گسترده و دامنه‌داری را به خرده‌فرهنگ‌های جزئی‌تر تقسیم کند.

### آیا می‌توان گفت جنگ روانی ابزار و شیوه انتقال تهاجم فرهنگی است؟

همین‌طور است. جنگ روانی، در واقع نوعی مرعوب‌سازی رقیب جهت به حاشیه‌راندن اوست. به نظر می‌رسد که صاحب‌نظران و مسئولان فرهنگی‌ای که در صدد تدوین مهندسی فرهنگی هستند، باید به ابعاد این هندسه فرهنگی توجه داشته باشند؛ یعنی باید، هم نمادهای تهاجم فرهنگی‌ای که از سوی جریان‌های ابتدال و مخالف نظام اسلامی تولید و ترویج می‌شود، شناخته شوند و هم در مقابل، نمادهای جایگزین با رویکرد اسلامی تولید، تکثیر، توسعه و ترویج یابد و از سویی دیگر؛ جریان‌های مهاجم در داخل و مکاتب رقیب در بیرون شناسایی شده و نقدهای نظری و برخوردهای قانونمند در برابر آنها انجام گیرد.

در اینجا چند نکته در ارتباط با مطالبی که بیان کردید، مطرح می‌شود؛ اول اینکه در گذشته فرهنگ‌ها در ارتباط و تعامل با یکدیگر بودند و از هم تأثیر و تأثر داشتند. در آن زمان، هیچ‌گاه سخن از تهاجم فرهنگی نمی‌رفت. اکنون چه شده که از تهاجم فرهنگی صحبت می‌شود. آیا می‌توان به جای آن از تعامل فرهنگی سخن گفت؟

بین تهاجم فرهنگی و تعامل فرهنگی تفاوت است. از گذشته‌های دور تا زمان حال فرهنگ‌های متعدد با یکدیگر تعامل داشته‌اند و در تأثیر و تأثر بودند و حتی منشأ بالندگی یکدیگر هم می‌شدند. این پدیده‌های میمون و مبارک است که باید تقویت شود ولی حکایت تهاجم فرهنگی، از نوع تعامل (فرهنگی) نیست. حکایت آن، جهانی‌سازی حاکمیت فرهنگ لیبرالیستی غرب در جوامع بشری و به حاشیه‌راندن فرهنگ‌های رقیب است. در واقع، در تهاجم فرهنگی، مهاجم به دنبال تک‌گویی است نه گفت‌وگو. او در پی تحقق و گسترش فرهنگ خود با روش‌های روانشناختی و جامعه‌شناختی است نه با روش برهانی و منطقی.

او بر آن است تا فرهنگ خود را حاکم سازد. حال آنکه در تعامل و گفت‌وگوی فرهنگ‌ها، حاکمیت از آن منطبق است و با این منطق است که فرهنگ تکمیل، اصلاح و بازسازی می‌شود. در تهاجم فرهنگی نوعی زور فرهنگی و به بیانی بهتر؛ نوعی جنگ نرم بیرونی و یک کودتای نرم درونی به کار گرفته می‌شود تا فرهنگ مهاجم جایگاه پیدا کند و فرهنگ‌های رقیب به حاشیه رانده شوند. امروزه لیبرال‌ها به دنبال تهاجم فرهنگی هستند، نه تعامل فرهنگی. وقتی فوکویاما، لیبرالیسم را پایان تاریخ می‌داند و نیز وقتی هانتینگتون از جهانی‌شدنی که در واقع جهانی‌سازی است، یاد می‌کند، این را نمی‌توان تعامل فرهنگی نامید. در تعامل فرهنگی دو طرف درگیر گفت‌وگو به اخلاق و منطق پای‌بندند و به ارزش‌های هم وقع می‌نهند و در پی فهم درست یکدیگرند و با نقد همدیگر به دنبال دستیابی به فرهنگ بالنده‌اند؛ اما در تهاجم فرهنگی و ناتوی فرهنگی، مهاجم، فرهنگ خود را سرور و حاکم و پایان‌دهنده تاریخ و روح جهانی بشریت می‌داند.

اما در اینجا باید بین ایدئولوگ‌های یک جریان سیاسی و نظریه‌پردازان تمایز قائل شد. ایدئولوگ‌ها می‌توانند هر گفتمان نظری‌ای را در توجیه وضعیت ایدئولوژی و حزب خویش به کار گیرند؛ این کار می‌تواند حتی از طریق یک نظریه علمی بی‌طرف هم صورت گیرد. اگر اندیشمندان، اندیشمند باشد، همان است که می‌گوید؛ اما امروزه هم پنتاگون و هم سازمان جاسوسی سیا، دقیقاً از اندیشمندان و نظریه‌پردازان در جهت اهداف خود بهره می‌گیرند. هانتینگتون و فوکویاما، برلین و پوپر همگی اندیشمندانی هستند که در خدمت سازمان‌های جاسوسی درآمده‌اند و نظریه‌های آنها برای تحقق اهداف استعماری طرح می‌شود. البته اندیشمندان دیگری هم هستند که به دنبال کشف حقیقت بوده و با سیاسی‌شدن نظریه‌های اجتماعی مخالفت می‌ورزند اما تمام حرکت‌های سیاسی و اجتماعی کشورهای ابرقدرت، استعمارگر و توطئه‌گری چون آمریکا مبتنی بر نظریه‌های اجتماعی دانشمندان است که دانش را در خدمت قدرت شیطانی قرار داده‌اند. از قضا در کشورهای جهان سوم و روبه توسعه‌ای چون ایران یا کشورهایی که گرفتار انقلاب‌های رنگی و مخملی شده‌اند، همه متأثر از نظریه اندیشمندان هستند که در خدمت سیاست جهانی قرار گرفته‌اند.

هنوز پاسخ پرسش‌م را نگرفته‌ام. اندیشمندان متفاوتی که اسم آنها را بردید، هر یک جداگانه نیاز به بررسی دارند و اینگونه به طور کلی نمی‌توان درباره آنها حکم داد. مثلاً فوکویاما در دوره‌ای از زندگی‌اش طرفدار و توجیه‌گر سیاست‌های نومحافظه‌کاران و بوش بود اما همو بعدها کتاب‌ها و مقالاتی در رد آنها نوشت و در اندیشه‌هایش بازنگری کرد یا در مورد پوپر و آیزیا برلین نمی‌توان به صرف اینکه نظریه‌پرداز لیبرالیسم بوده‌اند، آنها را در خدمت اهداف استعماری قرار داد. به نظرم در اینجا خلطی صورت گرفته است و باید بین نظریه‌ها و کاربرد ایدئولوژیک آنها توسط ایدئولوگ‌ها تفاوت قائل شد.

ببینید! نظریه‌های علوم انسانی و اجتماعی به دو دسته تقسیم می‌شوند؛ برخی توصیف واقعیت‌ها، پدیده‌ها و نهادهای اجتماعی تحقق یافته‌اند و دسته‌ای دیگر، توصیه‌ای و هنجاری؛ یعنی در صدد محقق‌سازی یک پدیده هستند. نظریه پایان تاریخ فوکویاما، گرچه ظاهری توصیفی دارد، اما در واقع توصیه است. او می‌خواهد چنین وضعیتی تحقق خارجی پیدا کند. نظریه برخورد تمدن‌های هانتینگتون نیز چنین است. در واقع بسیاری از نظریه‌های علوم اجتماعی از سنخ افعال گفتاری‌اند؛ یعنی نظریه، نوعی رفتار خارجی است تا نهادسازی کند و پدیده‌های اجتماعی خاص خود را پدید آورد.

نظریه‌های مبتنی بر افعال گفتاری، نظریه‌های مهاجم تلقی می‌شوند. البته بسیاری از روشنفکران به این دسته از نظریه‌ها توجه ندارند. نظریه‌های توصیفی علوم اجتماعی هم براساس مبانی خاصی به دست آمده‌اند؛ یعنی با یک روش هرمنوتیکی خاص و مبانی معینی پدیده اجتماعی توصیف شده است. به همین دلیل، تفسیر فوکو از انقلاب اسلامی با تفسیر #171؛ نیکی کدی&#39; و #171؛ اسکاچپول&#39; متفاوت است. این تفاوت‌ها که هر سه درباره انقلاب اسلامی توصیفی هستند، زائیده مبانی نظری تأثیرگذار در نظریه‌های اجتماعی هستند. پس در واقع، عده‌ای از اندیشمندان سیاست‌زده با طرح نظریه‌های خود به دنبال جهانی‌سازی‌اند و نام آن را جهانی‌شدن می‌گذارند.